فهرست

[مقدمه 2](#_Toc87378752)

[مبحث سوم: عناوین خاصه اکرام 2](#_Toc87378753)

[عنوان اول: ذی الشیبه 3](#_Toc87378754)

[روایت اول: 3](#_Toc87378755)

[روایت دوم: 3](#_Toc87378756)

[روایت سوم: 4](#_Toc87378757)

[روایت چهارم: 4](#_Toc87378758)

[روایت پنجم: 4](#_Toc87378759)

[روایت ششم: 5](#_Toc87378760)

[عنوان دوم: عالم 5](#_Toc87378761)

[عنوان سوم: حامل قرآن 5](#_Toc87378762)

[عنوان چهارم: امام عادل 6](#_Toc87378763)

[عنوان پنجم: کریم قوم 6](#_Toc87378764)

[عنوان ششم: فقراء 7](#_Toc87378765)

[عناوین دیگر: 7](#_Toc87378766)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / اکرام و تحقیر

# مقدمه

در سلسله مباحث روابط اجتماعی و قواعد حاکم بر آن رسیدیم به بحث اکرام و در نقطه مقابل آن اهانت و در بخش اول به مباحث اکرام پرداخته شد. در استحباب اکرام و رجحان آن به پنج دلیل از ادله و قواعد عامه استشهاد شد و بعد به بیش از 15 روایت از ادله خاصه. بعدازآن دو مبحث در ذیل این ادله مطرح شد که یکی همان بحث دلالت بر وجوب یا استحباب بود و یکی هم اینکه دایره این حکم فراتر از مؤمن هست یا نه که بحث شد.

# مبحث سوم: عناوین خاصه اکرام

علاوه بر قاعده عامه که شامل مؤمن یا مسلم یا فراتر از مسلم هم می‌شود گروه‌های خاصی هم ادله خاصه‌ای دلالت بر اکرام آنها کرده است. الآن وارد بحث تفصیلی راجع به آنها نمی‌شویم. در حد تتبعی که شده حدود 20 عنوان خاص وجود دارد که در روایات تأکید بر اکرام آنها شده است. در آغاز یادآوری می‌کنم قاعده اصولی که بارها به آن اشاره‌شده بود. اگر مطلق و مقیدهای متوافق بود حمل مطلق بر مقید نمی‌شود. اکرم المؤمن با اکرم العالم تعارضی ندارد تا حمل مطلق بر مقید شود. این در اصول قطعی است. سؤال متأخر از این، این سؤال بود که آیا خاص بیان مثال برای مطلق است یا حکم جدیدی را افاده می‌کند؟ اکرم المؤمن گفته بعد اکرم العالم گفته یا اکرم الفقیه گفته که شامل عالم مؤمن می‌شود نه مطلق عالم و الا من وجه می‌شود گفته شد اگر مقید باشد و امر دایر بین مثالیت یا تأسیس یک حکم جدید باشد اولی و اظهر این است که حمل بر حکم جدید کنیم و نتیجه‌اش تأکد است. پس عناوینی که اشاره خواهیم کرد امرش دایر بین دو حالت است. یا این است که این عناوین نسبت به‌عنوان اکرم المؤمن یا اکرم المسلم خاص‌اند اینجا حمل بر تأکید می‌شوند نه‌فقط مثالیت و یا اینکه این عناوین نسبتشان با عنوان دیگر من وجه است که اینجا هم معلوم است که تأکید است. چون دو حکم می‌شود و در یکجا اجتماع پیدا کند تأکد می‌شود. پس عناوین خاصه‌ای که اشاره می‌کنیم که در روایات به اکرام آنها به‌طور خاص اشاره‌شده، موجب تأکد حکم این اکرام است. چه رابطه عموم و خصوص مطلق داشته باشند چه من وجه. در آنجا که جمع شوند بیان مثال نیست و تأکید است. آنجا که من وجه باشند که روشن است و آنجا که عموم خصوص مطلق باشند هم همین‌طور.

سؤال: تفضل و اولویت را دارد؟

جواب: بله. وقتی تأکید دارد یعنی اگر تزاحم شد بین کسی که دو عنوان دارد و کسی که یک عنوان دارد آن مقدم می‌شود. نتیجه تأکید یکی از فوایدش در تزاحم است.

سؤال: مثال مواردی را می‌گوید که از دید عرف شاید خفی بماند...

جواب: امر دایر بین مصداق و مثال است یا تأسیس حکم جدید. گفتیم اصل این است که هر خطابی بیان جدیدی است. این اصل است و خروج از آن ممکن است. مثلاً جایی که مصداق خفی وجود دارد ممکن است اصل تأسیس کنار برود. البته این حالت خاصه است. حمل بر ذکر مثال قرینه می‌خواهد. یکی از قرائنش شاید همین باشد که می‌فرمایید. مصداق خفی است عرف می‌گوید بیان مصداق می‌کند. البته نگاه که بکنیم این‌طور نیست. مصداق خفی نیست بعضی ممکن است این احتمال داده شود.

بنابراین حدود 20 عنوانی که می‌گوییم نسبتشان با اطلاقات اکرام مسلم یا مؤمن یا مطلق است یا من وجه و علی‌ای‌حال اصل تأکید است. من وجه باشد روشن است که تأکید است و مطلق باشد بنابراین که اظهر تأکید است حمل بر تأکید می‌شود و اگر قرینه بر بیان مصداق بود تأکید نیست.

مطلب دیگر اینکه تأکدی که اینجا گفته می‌شود گاهی تأکد در اجتماع عنوانین است و گاهی ممکن است عناوین متعدده جمع شود.

این در موارد خاصی است که به‌طور خاص به اکرام تأکید شده است. ممکن است اکرم در مواردی از اینها از حالت استحباب بالاتر بیاید.

به بعضی از موارد خاص اشاره می‌کنیم:

## عنوان اول: ذی الشیبه

اول: اکرام ذی الشیبه دلیل خاص دارد. کسی که سن بالاتری دارد در باب 67 این روایات وجود دارد. در مستدرک هم چندین روایت است. اگر تفصیلی می‌خواستیم ذکر کنیم می‌شد اما بنا نداریم. روایت اول باب 67 که سند معتبری دارد می‌گوید:

## روایت اول:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ‏ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع‏ «إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِجْلَالَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ».[[1]](#footnote-1)

## روایت دوم:

در روایت دوم می‌گوید:

وَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ: «مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِجْلَالُ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ».[[2]](#footnote-2)

## روایت سوم:

وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع:‏ «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُوَقِّرْ كَبِيرَنَا وَ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا».[[3]](#footnote-3)

## روایت چهارم:

وَ عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي نَهْشَلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع‏ «مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِجْلَالُ الْمُؤْمِنِ ذِي الشَّيْبَةِ وَ مَنْ أَكْرَمَ مُؤْمِناً فَبِكَرَامَةِ اللَّهِ بَدَأَ وَ مَنِ‏ اسْتَخَفَ‏ بِمُؤْمِنٍ‏ ذِي شَيْبَةٍ أَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَنْ يَسْتَخِفُّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ».[[4]](#footnote-4)

عنوان دیگری داریم که ذی الشیبه فی الاسلام است. این کمی متفاوت است فقط شامل کسی می‌شود که عمرش در اسلام پیر شده و شامل کسی که در آخر عمر مسلمان شده نمی‌شود. ذی الشیبه اشاره به کهن‌سالی دارد. شیخ و شیخه حدود 60 یا 70 سالگی می‌شود اما ذی الشیبه تعیین دقیق شاید نشده. عنوان کبراء هم دارد:

## روایت پنجم:

وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْوَصَّافِيِّ قَالَ: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع‏ عَظِّمُوا كُبَرَاءَكُمْ وَ صِلُوا أَرْحَامَكُمْ».[[5]](#footnote-5)

ممکن است کبراء دایره‌اش از ذی الشیبه بیشتر است. سنین پایین‌تر را هم می‌گیرد. بزرگ‌تر. برخی جاها صغیر و کبیر آمده که عناوین مقایسه‌ای می‌شود.

به‌عبارت‌دیگر خود عنوان اول چند عنوان دارد که ممکن است تعدد هم پیدا کند. یک عنوان شیخ است و ذی الشیبه که سنین بالا را می‌گیرد. عنوان دیگر ذی الشیبه فی الاسلام است این اخص از آن است و موجب تأکید می‌شود. عنوان دیگر که اوسع است کبرا و کبیر است. این عنوان مقایسه‌ای و نسبی است یعنی کوچک‌تر به بزرگ‌تر احترام بگذارد. گاهی هم صغار و کبار که گفته می‌شود منظور جوانی و بالاتر از جوانی است. پس چند عنوان وجود دارد که بینشان یا مطلق است یا من وجه که درهرصورت تأکد می‌شود. این دو سه عنوان است که شیخ و ذی الشیبه خیلی به هم نزدیک است. عنوان دیگر ذی الشیبه فی الاسلام است. عنوان سوم کبیر یا کبراء است.

بحث دیگری که نیاز به تأمل بیشتری دارد این است که ممکن است در میان این روایات بعضی پیدا شود که عنوان چهارمی را افاده کند و آن سابقه داشتن در کار دین و اسلام است. خیلی به سن کار ندارد بلکه مراد تضلع در اسلام است که به عالم و فقیه نزدیک می‌شود. اصلش ظهور در سن است. این در روایت نهم تصریح شده:

## روایت ششم:

وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رسول‌الله ص‏ «مَنْ عَرَفَ فَضْلَ كَبِيرٍ لِسِنِّهِ فَوَقَّرَهُ آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ».[[6]](#footnote-6)

منظور دیگر بزرگی معنوی نیست بلکه سن است.

پس چند عنوان است که بینشان عموم خصوص مطلق یا من وجه است.

سؤال: لفظ دال بر وجوب نداشتیم

جواب: خیر. همه بیان ثواب است و امرها قرائنی داریم که حمل بر وجوب نمی‌شود. البته تأکید بالا است من اجلال الله است.

## عنوان دوم: عالم

عنوان عالم یا ذی الفقه است. در روایاتی داریم که اکرام علما و امثال اینهاست.

اکرام ذی الفقه در بعضی آمده ولی باب معینی ندارد ولی روایات متعددی دارد.

باب 123 ابواب العشره باب ما یتأکد استحبابه من حق العالم است که تعبیر اکرام احتمالاً در اینها یا آنجایی که در مستدرک آمده وجود دارد. یکی از آداب در ارتباط با عالم اکرام است. بابش آن است ذیلش هم روایات مستدرک است. در جهاد النفس هم باب 3 مربوط به عالم است که آنجا می‌شود مراجعه کرد و آنچه درباره عالم است را دید.

## عنوان سوم: حامل قرآن

عنوان حامل قرآن است که در همین باب است درر روایت پنجم اشاره‌شده است:

وَ عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَا يَجْهَلُ حَقَّهُمْ إِلَّا مُنَافِقٌ مَعْرُوفُ النِّفَاقِ ذُو الشَّيْبَةِ فِي الْإِسْلَامِ وَ حَامِلُ الْقُرْآنِ وَ الْإِمَامُ الْعَادِلُ».[[7]](#footnote-7)

ثلاثه لایجهل حقهم الا منافق قدر متیقنش اکرام است. می‌گوید حامل قرآن. اینکه معنای حامل قرآن چیست جای مداقه بیشتری است. یا مقصود کسی است که قرآن را بلد است بخواند که خودش مطلبی بوده. یا اینکه بالاتر است یعنی قرآن را می‌فهمد و اهل فهم معانی و مفاهیم قرآن است. یا بالاتر کسی که عمل می‌کند. یکی هم حافظ قرآن است که روایات دارد. برخلاف اینکه حفظ به معنایی که می‌گوییم دلیل ندارد دلیل دارد. حفظ به معنای صیانت نه بلکه حفظ در ذهن. پس مفاهیم متعددی برای حامل قرآن می‌شود ذکر کرد و جای کار بیشتری دارد.

سؤال: اینکه می‌گوید منافق فقط ترک می‌کند دلیل بر حرمت ترکش نیست؟

جواب: اینها نفاق‌های اخلاقی است. استعمال نفاق در نفاق اعتقادی تا نفاق اخلاقی وجود دارد که خیلی حرمت را افاده نمی‌کند.

## عنوان چهارم: امام عادل

در همان روایت قبلی الامام العادل است. تأکید شده بر اکرام و احترام به او.

## عنوان پنجم: کریم قوم

عنوان کریم قوم است که در باب 68 اینجاست: عنوان باب این است که استحباب اکرام الکریم و الشریف چند روایت در وسائل و چند روایت در مستدرک آمده است. روایت اول که ظاهراً معتبره است این است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَجَّالِ قَالَ قُلْتُ لِجَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ‏ قَالَ رسول‌الله ص «إِذَا أَتَاكُمْ شَرِيفُ قَوْمٍ فَأَكْرِمُوهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ مَا الشَّرِيفُ قَالَ قَدْ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ الشَّرِيفُ مَنْ كَانَ لَهُ مَالٌ قُلْتُ فَمَا الْحَسِيبُ قَالَ الَّذِي يَفْعَلُ الْأَفْعَالَ الْحَسَنَةَ بِمَالِهِ وَ غَيْرِ مَالِهِ قُلْتُ فَمَا الْكَرَمُ قَالَ التَّقْوَى».[[8]](#footnote-8)

وقتی جمیل از رسول‌الله نقل می‌کند یعنی به‌واسطه ائمه نقل می‌کند.

روایت بعدی هم همین‌طور:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رسول‌الله ص‏ «إِذَا أَتَاكُمْ كَرِيمُ قَوْمٍ فَأَكْرِمُوهُ».[[9]](#footnote-9)

وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: «قَالَ رسول‌الله ص‏ إِذَا أَتَاكُمْ كَرِيمُ قَوْمٍ فَأَكْرِمُوهُ».[[10]](#footnote-10)

وَ عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع‏ «لَمَّا قَدِمَ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ إِلَى النَّبِيِّ ص- أَدْخَلَهُ النَّبِيُّ ص بَيْتَهُ وَ لَمْ يَكُنْ فِي الْبَيْتِ غَيْرُ خَصَفَةٍ وَ وِسَادَةِ أَدَمٍ فَطَرَحَهَا رسول‌الله ص لِعَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ».[[11]](#footnote-11)

ممکن است این از باب اکرام ضیف باشد که جدا عنوان دارد و ممکن است از باب بزرگ قوم بودن باشد.

سؤال: کسی که صاحب‌مال است روایاتی داریم اگر کسی به خاطر مال اکرام شود خیانت است...

جواب: بله داریم. می‌رسیم. با آن باید مقایسه کرد و دید چه نسبتی دارد.

قرائنی در این روایات وجود دارد که مقصود از کریم فقط مسلمان نیست و شامل غیرمسلمان می‌شود. کسی که جایگاهی دارد حرمتش را نگه‌دارید

## عنوان ششم: فقراء

باب 146 چند روایت دارد:

قَالَ وَ قَالَ ع‏ «مَنْ أَكْرَمَ فَقِيراً مُسْلِماً لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ أَلَا وَ مَنْ أَكْرَمَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فَإِنَّمَا يُكْرِمُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَل‏».[[12]](#footnote-12)

در مقابلش استخفاف فقیر هم خیلی مذمت شده

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَاقِدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ ع عَنْ رسول‌الله ص فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ: «وَ مَنِ اسْتَخَفَّ بِفَقِيرٍ مُسْلِمٍ فَقَدِ اسْتَخَفَّ بِحَقِّ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَسْتَخِفُّ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ».[[13]](#footnote-13)

وَ بِإِسْنَادٍ تَقَدَّمَ فِي عِيَادَةِ الْمَرِيضِ‏ عَنْ رسول‌الله ص أَنَّهُ قَالَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ‏ «وَ مَنْ أَهَانَ فَقِيراً مُسْلِماً مِنْ أَجْلِ فَقْرِهِ وَ اسْتَخَفَّ بِهِ فَقَدِ اسْتَخَفَّ بِاللَّهِ‏ وَ لَمْ يَزَلْ فِي غَضَبِ اللَّهِ‏ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَخَطِهِ حَتَّى يُرْضِيَهُ وَ مَنْ أَكْرَمَ فَقِيراً مُسْلِماً لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ يَضْحَكُ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ وَ مَنْ بَغَى عَلَى فَقِيرٍ أَوْ تَطَاوَلَ عَلَيْهِ أَوِ اسْتَحْقَرَهُ‏ حَقَّرَهُ‏ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِثْلَ الذَّرَّةِ فِي صُورَةِ رَجُلٍ حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ».[[14]](#footnote-14)

## عناوین دیگر:

عنوان هفتم والدین است عنوان هشتم اولاد است که چند روایت داریم مثل اکرموا اولادکم ولی نمی‌دانم معتبر است یا نه. عنوان نهم رعیت است که از مفاد عهد مالک اشتر و بقیه استفاده می‌شود. دهم ضیف است. اکرم الضیف داریم ولی عناوینش را ارجاع ندادم. قائم و کسی که بر شما وارد می‌شود یا ضیف. عنوان یازدهم دوست و صدیق و اصدقاء است. در رساله حقوق امام سجاد آمده که صدیق را اکرام کن. دوازدهم در مورد غریب است. سیزدهم ضعیف است. چهاردهم یتیم است. پانزدهم ذریه رسول‌الله است. بابی دارد و روایاتش آمده است. شانزدهم همسایه است. هفدهم اسامی خاص است. مثلاً اگر نامش را محمد نامیدی فاکرمه یا اگر فاطمه نامیدی لاتسبها. هجدهم درباره حجاج دارد. نوزدهم در مورد فاعل معروف است. بیستم در ارتباط زوجین است که روایاتی دارد. بیست و یکم ارحام است که اینجا ننوشتم. متقی و مجاهد هم بعید نیست از آیات استفاده کرد.

1. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص98، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب67، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/98/الشیخ) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص98، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب67، ح2، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/98/الشيبة) [↑](#footnote-ref-2)
3. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص98، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب67، ح3، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/98/كبيرنا) [↑](#footnote-ref-3)
4. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص98، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب67، ح4، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/98/فبكرامة) [↑](#footnote-ref-4)
5. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص98، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب67، ح6، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/98/كبرائكم) [↑](#footnote-ref-5)
6. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص99، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب67، ح9، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/99/فوقره) [↑](#footnote-ref-6)
7. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص98، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب67، ح5، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/98/منافق) [↑](#footnote-ref-7)
8. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص100، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب68، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/100/التقوى) [↑](#footnote-ref-8)
9. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص101، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب68، ح2، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/101/فأكرموه) [↑](#footnote-ref-9)
10. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص101، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب68، ح3، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/101/فأكرموه) [↑](#footnote-ref-10)
11. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص101، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب68، ح4، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/101/خصفة) [↑](#footnote-ref-11)
12. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص266، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب146، ح5، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/266/راض) [↑](#footnote-ref-12)
13. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص266، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب146، ح3، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/266/استخف) [↑](#footnote-ref-13)
14. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص268، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب146، ح10، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/268/يضحك) [↑](#footnote-ref-14)